

تطبیق منظومه «لیلی و مجنون» و نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» از منظر بیش‌متنیت ژرار ژنت

رقیه صدراپی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۳۰

آزاده ابراهیمی پور**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۸

چکیده

بینامتنیت اصطلاحی رایج در نظریه‌های ادبی و زبان‌شناسی است که بیش‌تر در آرای ساختارگرایان و پس‌اساختارگرایان دیده می‌شود. در این مقاله کوشیده‌ایم ضمن نیم‌نگاهی به دیدگاه‌های مختلف نظریه‌پردازان بینامتنیت، به تشریح و توضیح ترامتنیت ژنتی بپردازیم و پس از آن با بکارگیری بخش بیش‌متنیت این دیدگاه، مشابهت‌های داستانی منظومه «لیلی و مجنون» و نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» را ارائه دهیم. بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن نظامی بسنده و مستقل نیست، بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد. از بررسی رابطه بیش‌متنی ژنتی منظومه «لیلی و مجنون» و نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» بر اساس بینامتنیت احتمالی، همسانی‌های داستانی به دست می‌آید که در نوع خود خواندنی است. روش جمع‌آوری داده‌ها به شکل کتابخانه‌ای و فیش برداری است و نتیجه بدست آمده از پژوهش امکان کارهای بینامتنی بین آثار ادبی و تألیفات غربی را فراهم می‌سازد.

کلیدواژگان: بیش‌متنیت، ریفاتر، بینامتنیت، لیلی و مجنون، سیرانو دو برژراک.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

** دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

سخن پر مغز پولن پر را می‌توان درآمدی شایسته برای ورود به بحث بینامتنیت تلقی کرد: «درباره کتاب‌ها نباید جدا از یکدیگر قضاوت کرد. به بیان دیگر به کتاب‌ها نباید به صورت اجسامی مستقل نگاه کرد. یک کتاب هیچ‌گاه به خودی خود کامل نیست و اگر بخواهیم محتوای یک کتاب را درک کنیم، لازم است آن را در ارتباط با دیگر کتب - نه فقط آثار یک نویسنده بلکه در ارتباط با کتاب‌های نویسندگان دیگر - قرار دهیم» (Poulin, 1988: 186). بینامتنیت به عنوان شیوه‌ای برای بررسی نحوه ساخت متون ادبی و چگونگی شبکه ارتباطی آن‌ها با یکدیگر اهمیت دارد. بینامتنیت اصطلاحی رایج در نظریه‌های ادبی و زبان‌شناسی است که بیش‌تر در آرای ساختارگرایان و پس‌اساختارگرایان دیده می‌شود. این اصطلاح برای اولین بار در فرانسه (اواسط دهه شصت میلادی) و توسط ژولیا کریستیوا در شرح آثار میخائیل باختین به کار گرفته شد.

بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن نظامی بسنده و مستقل نیست، بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد. حتی می‌توان گفت که در یک متن مشخص هم مکالمه‌ای مستمر میان آن متن و متونی که بیرون از آن متن وجود دارند، جریان دارد. این متون ممکن است ادبی یا غیر ادبی باشند، هم‌عصر همان متن باشند یا به سده‌های پیشین تعلق داشته باشند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۷۲). ریشه‌های اصلی بینامتنیت را می‌توان در نشانه‌شناسی فردینان دو سوسور جست‌وجو کرد. وی زبان را مجموعه‌ای از نشانه‌ها می‌داند که از پیوند دال و مدلول حاصل می‌شود. از دیدگاه سوسور واحد زبانی پدیده‌ای دوگانه است و از تلفیق دو وجه متفاوت بنیاد می‌یابد. بنابراین نشانه زبانی، جوهری ذهنی با دو رویه است و این دو عنصر دال و مدلول کاملاً بهم پیوسته هستند و یکی دیگری را به یاد می‌آورد (سوسور، ۱۳۸۹: ۹۶ - ۹۷).

ارتباط نشانه‌شناسی سوسور، با بینامتنیت، زمانی آشکار می‌شود که آثار ادبی را نظامی از دال و مدلول تلقی کنیم. دال و مدلول نشانه‌های زبانی را می‌سازند؛ بنابراین پیدا کردن درک درست از نشانه‌ها در گرو مقایسه با نشانه‌های دیگر است. نگاه باختین به این مسأله با سوسور متفاوت بود و زمینه‌های اجتماعی کلمات را در نظر داشت. «برای باختین این سرشت ناشی از موجودیت واژه در عرصه‌های اجتماعی خاص،

نمودهای اجتماعی خاص و وهله‌های خاص بیان و دریافت بود» (آلن، ۱۳۸۰: ۹). از نظرگاه باختین همه کلمات دست دوم هستند و به دیگران تعلق دارند و برای بدست آوردن کلمه و معنا، استفاده کنندگان هر زبان با هم درگیر مکالمه می‌شوند و کلمات از فردی به فرد دیگر دست به دست می‌شود و رایحه صاحب قبلی‌اش را هرگز از دست نمی‌دهد (غلامحسین زاده و غلام‌پور، ۱۳۸۷: ۷۶).

کریستیوا/ نیز متن را شبکه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای می‌دانست و بر مکالمه متون گذشته و حال تکیه داشت. به اعتقاد وی هر متن نقطه تلاقی متون دیگر است و هیچ مؤلفی به یاری ذهن اصیل خود به آفرینش هنری دست نمی‌یابد، بلکه «هر اثر واگویه‌ای از مراکز شناخته و ناشناخته فرهنگ ماست» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۲۷).

رولان بارت اعتقاد داشت نویسنده مدرن معنای واحدی را در اثر خود نمی‌دمد؛ بلکه به یاری پیش‌نویس و پیش‌خواننده‌هایی که از فرهنگ‌های مختلف دریافت کرده، در فضایی چندبعدی متن را خلق می‌کند. در همین سطح متن با بینامتنیت ارتباط پیدا می‌کند. به بیان دیگر «هر متنی بافت جدیدی از گفته‌ها و نوشته‌های پیشین است. رمزها، قواعد و الگوهای آهنگین، بخش‌هایی از زبان اجتماعی و... وارد متن می‌شوند و در آنجا مجدداً توزیع می‌شوند و این زبان همواره مقدم بر متن و حول آن است» (Barthes, 1981:39).

ژرار ژنت با استفاده از دیدگاه‌های پیش از خود افق جدیدی از بینامتنیت را فرا روی خواننده قرار داد که به مراتب از آرای نظریه‌پردازان قبل کامل‌تر و دقیق‌تر است؛ به طوری که او سه اثر خود با عناوین الواح بازنویس، آستانه‌ها و مقدمه‌ای بر سرمتنیت را به این مسأله اختصاص داده است.

در این مقاله کوشیده‌ایم به پرسش‌های ذیل پاسخ دهیم:

- اگر خواننده‌ای با استفاده از حدس و گمان و پیش‌خواننده‌های خویش به ارتباط میان دو متن - از دو فرهنگ متفاوت - پی ببرد، آیا می‌توان آن را در زمره مطالعات بینامتنی قرار داد؟
- کدامیک از زیرشاخه‌های نظریه ترامتنیت ژنت، در مقایسه تطبیقی دو متن «لیلی و مجنون» و «سیرانو دو برژراک» مصداق پیدا می‌کند؟

- با توجه به نظریه بیش‌متنیت ژنت، همسانی‌های داستانی «لیلی و مجنون» و نمایشنامه «سیرانو» در چه مواردی خلاصه می‌شود؟

پیشینه تحقیق

آوازه *نظامی گنجوی* در اروپا از سال ۱۷۸۶ میلادی با چاپ کتابی با عنوان «جنگ آسیایی» در کلکته پیچید. شانزده سال بعد (۱۸۰۲) در شهر لایپزیک حدود بیست حکایت از «مخزن الأسرار» مأخوذ از جنگ مذکور به چاپ رسید. در سال ۱۸۱۲ با انتشار منتخباتی از «اسکندرنامه»، شهرت سخن‌سرایی پیر گنجه در میان خاورشناسان به اوج رسید. تا سال ۱۸۳۶ میلادی، یعنی تا ۲۴ سال پس از آن هم در اروپا، *نظامی* را تنها از طریق «اسکندرنامه» و «مخزن الأسرار» می‌شناختند و در این سال *آتکینسن*، مستشرق نامی انگلیسی، که در شناسایی «شاهنامه» فردوسی در انگلستان جایگاهی بلند دارد، لیلی و *مجنون نظامی* را به شعر انگلیسی ترجمه کرد و در لندن انتشار داد و دو چاپ دیگر آن در سال‌های ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ میلادی منتشر شد (نفیسی، ۱۳۱۴: ۳۲۶). دو چاپ اخیر از ترجمه لیلی و *مجنون* در اروپا تقریباً مصادف با ایامی بود که *روستان* نمایشنامه خود را به رشته تحریر درآورد (۱۸۹۶ و ۱۸۹۷م)؛ بنابراین آوازه این دو اثر تقریباً به صورت همزمان در اروپا پیچید. تا کنون پیرامون منظومه‌های عاشقانه *نظامی* پژوهش‌های تطبیقی گوناگونی انجام شده است. زرین‌کوب در کتاب «با کاروان حله» به کتاب علی‌اصغر حکمت در باب مقایسه منظومه لیلی و *مجنون* با رومئو و ژولیت شکسپیر اشاره می‌کند. همچنین قصه شبانی «دافنیس و کلوه» را از جهت سادگی صحنه‌ها و عشق بی‌پیرایه با منظومه لیلی و *مجنون* قابل مقایسه می‌داند (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۴۱۸).

مقالات گوناگونی پیرامون مقایسه لیلی و *مجنون* با دیگر منظومه‌های عاشقانه فارسی مثل ویس و رامین، بیژن و منیژه و حتی خسرو و شیرین انجام شده است. همچنین «مقایسه تطبیقی لیلی و *مجنون* عربی با فارسی نیز توسط ماری بودی و الویبربراک دوپرییر» در ماهنامه نافه به ترجمه *خانم آسیه غفاریان* (پاییز ۱۳۹۰) به چاپ رسیده است. مقاله «تطبیق نوع رفتار با بردگان در خمسه *نظامی* و رمان «کلبه عمو تم»

تألیف سعید کریمی قره‌بابا و همکاران در فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت در سال ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است. پیش از این مقاله، پژوهش مستقلی پیرامون وجوه شباهت «سیرانو دو برژراک» و «لیلی و مجنون» از منظر ادبیات تطبیقی و بینامتنیت صورت نگرفته است و در این جستار برای نخستین بار به همسانی‌های دو اثر می‌پردازیم.

ترامتنیت

ژرار ژنت هر نوع رابطه میان یک متن با متن‌های دیگر را با عنوان کلی «ترامتنیت» مطرح می‌کند و آن را به صورت نظام‌مند به پنج دسته تقسیم می‌کند که عبارت است از بینامتنیت، سرمتنیت، پیرامتنیت، فرامتنیت و بیش‌متمنیت. در این میان بیش‌متمنیت ژنتی، حجم گسترده‌ای از تحقیقات او را به خود اختصاص داده است. در این بخش کوشیده‌ایم که برای هر یک از این اصطلاحات تعریفی ارائه دهیم:

بینامتنیت: بینامتنیت «حضور بالفعل یک متن در متن دیگر است» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۴۶). در این شیوه که بر مبنای هم‌حضور شکل می‌گیرد، بخشی از متن «یک» در متن «دو» حضور پیدا می‌کند. ژنت بینامتنیت را در سه بخش زیر طبقه‌بندی می‌کند.

۱. بینامتنیت صریح و اعلام شده: صورت سنتی بینامتنیت صریح و اعلام‌شده همان نقل‌قول‌ها است که با گیومه مشخص می‌شود و خواننده به سهولت می‌تواند این حضور را دریابد.

۲. بینامتنیت غیر صریح و پنهان شده: در این نوع بینامتنیت کوشش می‌شود تا مرجع بینامتن پنهان بماند. سرقت ادبی - هنری در این بخش قرار می‌گیرد.

۳. ضمنی بینامتنیت: این نوع بینامتنیت حد واسط میان دو مورد پیشین است. «بینامتنیت ضمنی نه همانند بینامتنیت صریح مرجع خود را اعلام می‌کند و نه همانند بینامتنیت غیر صریح سعی در پنهان‌کاری دارد» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۹)؛ به بیان دیگر نشانه‌هایی را به کار می‌برد که با این نشانه‌ها می‌توان به روابط بینامتنی پی برد.

پیرامتنیت: پیرامتنیت عبارت است از «عناصری که در آستانه متن قرار می‌گیرند و دریافت یک متن از سوی خوانندگان را جهت‌دهی و کنترل می‌کنند» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۵۰). از نظر ژنت فهم پیرامتن‌ها با چند پرسش امکانپذیر است؛ مثل ناشر، قطع کتاب، و ...

فرامتنیت: هر گاه متنی به تفسیر متن اولیه بپردازد، به آن فرامتنیت گفته می‌شود. ژنت در این باره می‌نویسد: «فرامتنیت رابطه‌ای است که اغلب به آن تفسیر می‌گویند و موجب پیوند یک متن با متن دیگر می‌شود» (Genette, 1982:11).

سرمتنیت: ژنت «روابط طولی میان یک متن و گونه‌ای را که اثر به آن تعلق دارد سرمتنیت می‌نامد» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۳). این نوع رابطه سرمتنی می‌تواند به بررسی روابط میان آثار مربوط به یک گونه خاص هم کمک شایان توجهی کند.

بیش‌متنیت: این پدیده متضمن مناسبتی است که «متن ب را که آن را بیش‌متن گویند با متن پیشین الف که آن را پیش‌متن گویند متحد کند و شیوه پیوند این دو چنان است که متن ب تفسیر متن الف نباشد» (Genette, 1987:5).

به بیان دیگر بیش‌متنیت نوشته‌ای با دو وجه است که یک وجه آن شامل مطالب جدیدی می‌شود که نویسنده آن‌ها را براساس تفکرات شخصی خود و بدون اینکه در جای دیگری آن را دیده باشد، می‌نویسد؛ در حالی که وجه دیگر آن بر پایه مطالب از پیش‌نوشته است و از همین جا است که اصطکاک و برخورد میان بیش‌متن و پیش‌متن ظاهر می‌شود؛ بنابراین خواننده برای فهم بهتر یک اثر باید خود را میان این دو وجه قرار دهد و به هر دوی آنها توجه کند (Wagner, 2002:302).

بنابراین بیش‌متن، دوباره خواندن پیش‌متنی پایه‌ای است. انواع کاربردهای بیش‌متنیت نشان می‌دهد که «فضای ادبی، آمیخته با نوشتن و خواندن است» (همان). تلفیق این دو مورد، یعنی نوشتن مطالب جدید و خواندن پیش‌متن، باعث آفرینش اثر جدید بیش‌متن می‌شود. کتاب ژنت با عنوان «الواح بازنوشتنی»، «نشانگر لایه‌های نوشتارند و استفاده ژنت از این اصطلاح، حاکی از موجودیت ادبیات در «دوم درجه» است؛ یعنی ادبیات به عنوان بازنویسی غیر اصیل آنچه پیش از این نوشته شده است، شناخته می‌شود» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

«بیش‌متنیت بُعد جهانی ادبیات به شمار می‌رود و هیچ اثر ادبی نیست که اثر دیگر را برنینگیزد» (Genette, 1982a: 18). بر همین اساس می‌توان گفت که همه آثار جنبه بیش‌متنیت دارند، اما در برخی فراگیرتر است؛ به عنوان مثال «اعترافات» روسو را می‌توان به عنوان نسخه جدید «اعترافات» سنت آگوستین معرفی کرد. بر اساس بیش‌متنیت می‌توان در هر اثری، تأثیرات جزئی و پنهانی از اثری دیگر را جست‌وجو کرد. ژنت «بیش‌متنیت را از سایر بخش‌های ترامتنیت جدا کرده است و از دیدگاه او بیش‌متنیت مجموعه‌ای از چند متن را در بر می‌گیرد؛ در حالی که قسمت‌های دیگر ترامتنیت جنبه‌های گوناگون یک متن را نشان می‌دهد (ibid). از این جهت «بیش‌متنیت» در حوزه ادبیات تطبیقی جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند، زیرا با مجموعه‌ای از فرهنگ و ادبیات ملل مختلف مواجه می‌شود.

رابطه پیش‌متن و بیش‌متن به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

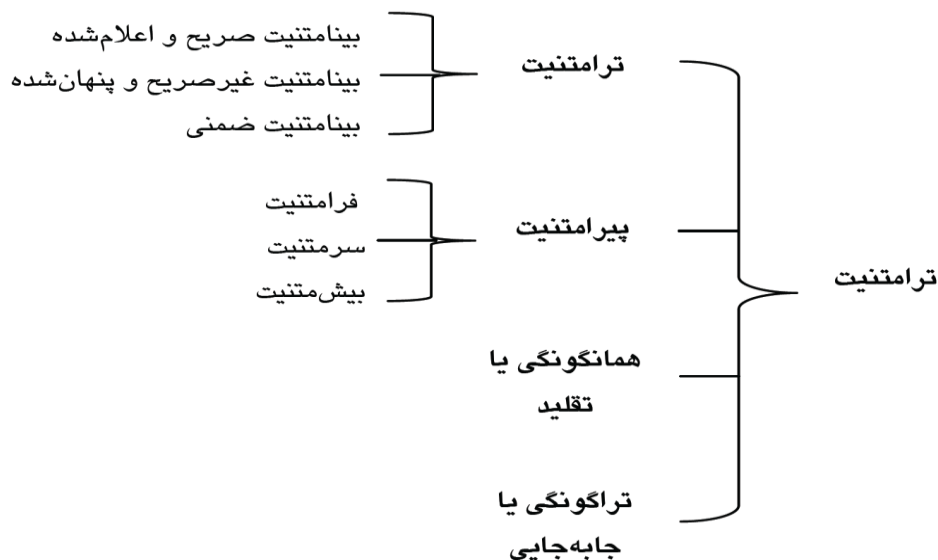
۱. همان‌گونگی یا تقلید: هدف مؤلف در تقلید، حفظ متن اول در وضعیتی جدید است که البته در این تقلید دگرگونی امری بدیهی به نظر می‌آید. تقلید به طور مستقیم غیر ممکن است و به طور غیر مستقیم شکل می‌گیرد؛ به طوری که همیشه باید جوهره متن اول در متن دوم وجود داشته باشد.

۲. تراگونگی یا جابه‌جایی: این بخش که ارتباط مستقیم با این جستار دارد، از مهم‌ترین بخش‌های نظریه ترامتنیت ژنت است. بر این اساس «گاهی یک متن می‌تواند با تراگونگی متن دیگر ایجاد شود. در تراگونگی، بیش‌متنیت با تغییر و دگرگونی پیش‌متنیت ایجاد می‌شود» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۶). در این سطح ممکن است دو فرآیند قبضی و بسطی برای پیش‌متن ایجاد شود. در مورد دو اثر مورد بررسی، متن لیلی و مجنون حکم «پیش‌متن» و نمایشنامه «سیرانو» حکم «بیش‌متن» را دارد. البته حجم منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه «سیرانو» تقریباً به یک اندازه است و قبض و بسط در مورد آن‌ها چندان صادق نیست. برای درک بهتر نظریه ژنت تقسیم‌بندی‌ها به صورت نموداری در صفحه بعد ارائه شده است. از منظر دیگر ارتباط بینامتنی آثار ادبی تا حد زیادی بستگی به نگاه خواننده دارد؛ ریفاتر در یکی از تقسیم‌بندی‌های مهم خود در بینامتنیت به «حتمی و احتمالی» بودن ارتباطات متون می‌پردازد. «بینامتنیت هنگامی

که در متن قرار گرفته و غیر قابل حذف یا انکار باشد، بینامتنیت حتمی یا اجباری محسوب می‌شود، اما بالعکس هنگامی که بر اساس تجربیات شخصی یک فرد و خواننده ایجاد شود، بینامتنیتی احتمالی و تصادفی تلقی می‌شود» (همان: ۲۷۷).

در بینامتنیت احتمالی دانش شخصی مخاطب و تجربیات فرهنگی او در پیوند دادن دو اثر دخیل است. این دریافت برای خوانندگان مختلف، دگرگون می‌شود و مهم‌ترین مشخصه آن بیرونی بودن آن از متن و وابسته بودن آن به شرایط خاص خواننده است (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۷۹). در این حالت، متن برای خواننده یادآور برون‌متنی دیگر است و از خواننده‌های به خواننده دیگر متفاوت است. از نظریه ریفاتر چنین برداشت می‌شود که بینامتنیت قطعی تنها توسط افراد متخصص شناسایی می‌شود، در صورتی که بینامتنیت احتمالی نزد اکثریت مخاطبان حضور جدی دارد.

با توجه به شرح مبسوط نظریه ژنت پیرامون بیش‌متنیت، همسانی‌های داستانی لیلی و مجنون و نمایشنامه «سیرانو» را بر اساس این نظریه مورد شرح و بررسی قرار می‌دهیم؛ البته این تراگونگی طبق نظریه ریفاتر حالت احتمالی دارد و از تجربیات نگارندگان این جستار بر گرفته شده است.



نگاهی اجمالی به منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو دو برژراک

بنا بر روایت *نظامی*، لیلی و مجنون از دوران کودکی هم لوح یکدیگر بودند و از همانجا عشق پاکی میان آنها شکل می‌گیرد؛ اما جدایی آن دو شدت عشق را افزون می‌کند. خانواده مجنون، لیلی را که در میان زیبارویان یگانه است، خواستگاری می‌کنند، اما پدر لیلی اعتقاد دارد «چون قیس کار عشق را به شیدایی و دیوانگی کشانده و اکنون دیوانه ابله‌ی بیش نیست، این وصلت باعث ننگ و بی‌حرمتی خانواده و قبیله او خواهد گردید (عشق‌پور، ۱۳۶۱: ۲) و نباید این ازدواج صورت بگیرد.

مجنون در فراق یار ترک کوی و منزل می‌کند و با سبایع و ددان همنشین می‌شود. لیلی به خواست پدر با ابن سلام ازدواج می‌کند، اما از این وصلت شادکام نیست و در حسرت عشق دوران کودکی به سر می‌برد. در پایان منظومه، ابن سلام می‌میرد و لیلی هم در اثر بیماری جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. اندکی بعد مجنون که تاب مرگ معشوق را ندارد، سر بر آستان او می‌گذارد و زندگی را بدرود می‌گوید.

ادمون روستان شاعر و نویسنده دراماتیک فرانسه (۱۸۶۸-۱۹۱۸م) است. نمایشنامه‌های او بیش‌تر از تخیل عاشقانه و مذهب مایه گرفته است. اولین نمایشنامه او با عنوان «دستکش قرمز» تبدیل به یک شاهکار ادبی در زمان خود شد و پس از این اثر کتابی با نام عاشقانه‌ها را به رشته تحریر درآورد. یکی از منتقدان، آثار روستان را متأثر از ویکتور هوگو می‌داند (Eterstein, 1998:384).

روستان در سال‌های ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ میلادی شاهکار خود، یعنی نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» را به رشته تحریر درآورد. این نمایشنامه بارها در صحنه‌های تئاتر فرانسه به روی صحنه رفته است و یکی از پر اجراترین نمایشنامه‌های فرانسه و جهان شد. «این نمایشنامه از نظر تغزلی و دراماتیک نقصانی ندارد. حال و هوای آن چنان پر احساس است که شخصیت همه قهرمانان را تحت الشعاع قرار می‌دهد» (سیدحسینی، ۱۳۸۱: ۲۷۵۴/۴).

روایت نمایشی «سیرانو دو برژراک» به عشق مکتوم سیرانو نسبت به رکسان می‌پردازد. سیرانو، عموزاده رکسان، از کودکی علاقه وافری به او دارد، اما زشتی دماغش مانع ابراز علاقه به رکسان می‌شود. رکسان عاشقان زیادی دارد که گوی سبقت را از

یکدیگر می‌ربایند. عاقبت کریستیان مورد توجه رکسان واقع می‌شود، اما مشکل بزرگ وی نداشتن قدرت سخنوری است و این ایرادی است که برای رکسان قابل اغماض نیست. سیرانو زمانی که متوجه این علاقه می‌شود، تلاش می‌کند به یاری کریستیان حرف‌های عاشقانه خود را به گوش معشوق برساند، به همین دلیل با کریستیان قرار می‌گذارد تا به جای او برای رکسان نامه بنویسد. به این ترتیب نقصان کریستیان در سخنوری برطرف می‌شود و رکسان تحت تأثیر عاشقانه‌های روح کریستیان که در اصل از آن سیرانو است، با او ازدواج می‌کند. همان شب خبر جنگ فرانسه و اسپانیا به کریستیان می‌رسد و او مجبور می‌شود بلافاصله بعد از ازدواج عازم میدان جنگ شود... چند روز پس از آغاز جنگ، رکسان به دلیل شدت علاقه به نامه‌های همسرش که در اصل از آن سیرانو هستند، برای ملاقات او عازم جنگ می‌شود، اما همان روز کریستیان در اثر جراحت ناشی از حمله دشمن می‌میرد.

پرده پنجم نمایشنامه وقایع پانزده سال بعد از مرگ کریستیان را به تصویر می‌کشد؛ در حالی که رکسان همچنان در فراق کلام و عشق پاک همسرش عزادار است. سیرانو در اثر یک سوء قصد در آستانه مرگ است، اما به عادت هفتگی به عموزاده‌اش که همراه راهبان در خانه‌ای تنها زندگی می‌کند سر می‌زند. رکسان آخرین نامه کریستیان را که در حال مرگ از جیبش درآورده به سیرانو می‌دهد تا بار دیگر برایش بخواند. پس از چندی رکسان متوجه می‌شود که سیرانو در تاریکی مطلق اتاق مشغول خواندن نامه است. وقتی به او نزدیک‌تر می‌شود، می‌فهمد که سیرانو نامه را از حفظ می‌خواند. گره نمایشنامه گشوده می‌شود و رکسان پس از سال‌ها عاشق حقیقی خود را می‌شناسد، اما سیرانو در همان حال جان می‌سپارد.

شباهت‌های داستانی منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو دو برژراک

۱. شکل‌گیری عشق از دوران کودکی

لیلی و مجنون از دوران کودکی، زمانی که هنوز در مکتب درس می‌خواندند، دلبسته یکدیگر می‌شوند. «کار همدرسی به همدلی می‌کشد و محبت معصومانه‌ای از آن جنس که میان اطفال یک خانواده یا محله معمول است شکل می‌گیرد» (سعیدی سیرجانی،

۱۳۶۸: ۱۰). در نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» نیز عشق از دوران کودکی در دل سیرانو ایجاد می‌شود و روستان با اشاره کوتاهی در میانه‌های داستان تلویحاً این مسأله را بیان می‌کند. البته صراحت علاقه کودکانه سیرانو به اندازه مجنون نیست و نویسنده تنها با اشاره‌ای به بازی‌های کودکانه، مسأله علاقه سیرانو به رکسان را مطرح می‌کند:

«- رکسان: یادتان هست نی‌هایی را که می‌بریدی تا با آن‌ها شمشیر درست کنی؟

- سیرانو: در حالی که شما پوشال ذرت را به هم می‌بافتید تا موی عروسکتان باشد.

- رکسان: آه آن روزهای بازی...

- سیرانو: رکسان را با آن پیراهن کوچکش مادلن می‌نامیدند» (روستان، ۱۳۸۵: ۱۰۷)

۲. همسانی شخصیت‌های دو اثر

مجنون و سیرانو: نظامی پیش از پرداختن به اصل داستان لیلی و مجنون، از پادشاه عربی سخن می‌گوید که با وجود داشتن ثروت فراوان صاحب فرزند نمی‌شود. این ایبات نشان می‌دهد که مجنون در یک خانواده با اصل و نسب به دنیا آمده که جایگاه والایی در میان قبایل بدوی عرب داشته است.

سیرانو همچنین ویژگی‌هایی دارد؛ از یک خانواده اصل و نسب‌دار است، در گارد سلطنتی خدمت می‌کند و در جریان مبارزات، دلآوری‌هایی از خود نشان داده است.

- مارکی اول: این سیرانو کی هست؟

- کیژی: او یک شمشیرباز کارکشته است، استاد بلامنازع شمشیربازی.

- مارکی دوم: اصل و نسب درست و حسابی دارد؟

- کیژی: او از رزم‌آوران گارد سلطنتی است» (همان: ۵۴)

با اینکه سیرانو و مجنون بازیگران صحنه اصلی عشق‌ورزی هستند، هر دو در وصال ناکام می‌مانند، چنانکه مجنون سر بر آستان مزار دوست می‌گذارد و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و سیرانو در حالی که مشغول خواندن آخرین نامه کریستیان است (نامه‌ای که به دست خودش به رشته تحریر درآمده)، از شدت جراحت زخم کهنه نزد رکسان می‌میرد. در این مقام رکسان پس از سال‌ها پی به راز سیرانو می‌برد. سیرانو در حال احتضار به رکسان می‌گوید:

«تو بر هستی‌ام، بارش رحمت بودی! که هیچ گاه عشق زنی بر من قرار نگرفت! حتی مادرم مرا محبوب نمی‌یافت، خواهری نداشتم و هراس خفت از معشوق به جانم تنیده بود. اما به لطف دوستی تو، افسون زنانه به جانم آویخت» (همان: ۲۴۷).

وجه دیگری که می‌توان برای عشق‌ورزی سیرانو و مجنون در نظر گرفت، علاقه پاک و بی‌آلایش آن‌ها نسبت به معاشیق خود است که به «حب عذری» از آن تعبیر می‌شود و در عنوانی جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

از دیگر شباهت‌های این دو شخصیت می‌توان به عاشقانه‌های طبع این عشاق اشاره کرد. مجنون که درد جنون، بند بند وجودش را فراگرفته است، ظرف واژگان را پیمان‌های می‌کند برای نجوا با لیلی. در قسمت‌های مختلف این منظومه، فصاحت کلام مجنون در برخورد با عشق رخ می‌نماید؛ مثلاً در پاسخ نامه لیلی به صورت مکرر در چند بیت به شیوه‌های مختلف معشوق را خطاب می‌کند:

ای کعبه من جمال رویت	محراب من آستان کویت
ای مرصد صد هزار سینه	درد من و می در آبگینه
ای تاج ولی نه بر سر من	تاراج تو لیک در بر من
ای باغ ارم به بی کلیدی	فردوس فلک به ناپیدی
بنواز مرا مزن که خاکم	افروخته کن که گردناکم

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

عاشقانه‌سرایی مجنون در نامه‌ها خلاصه نمی‌شود و گاه جامه غزل بر اندام می‌کند و رخ می‌نماید.

این واگویه‌های عاشقانه حتی در نامه‌های عاشقانه سیرانو که به واسطه کریستیان به دست رکسان می‌رسید نیز مشخص است؛ تا جایی که تمام وجود رکسان، دل‌باخته نامه‌ها و نگارش واژه‌ها می‌شود و روزی که خود کریستیان به سادگی و با الفاظی مانند «دوستت دارم» به او ابراز علاقه می‌کند، ناراحت می‌شود. گویی وجود رکسان نیز در عطش فصاحت واژگان عاشقانه سیرانو(البته پیش از اطلاع از هویت واقعی نویسنده) بی‌قرار است. گاهی شمیم این عشق پاک از لابه‌لای گفت‌وگوی سیرانو و رکسان هم استشمام می‌شود:

- سیرانو: هر کلامی! هر کلامی! هر کلامی! هر چه را آید آشفته و خوشه خوشه بیرون می‌ریزم. دوستت دارم! دیوانه‌ام! عشق نفسم را گرفته است. قلبم که ناقوس عزا بود، چون به تو می‌اندیشم و به خود می‌لرزم، می‌لرزد و نام تو را طنین‌انداز می‌کند! به تو می‌اندیشم! به سراپایت! سال پیش، ششم می که به کوچه پا گذاشتی، بافه موهایت چین تازه‌ای داشت! چنان به روشنی موهایت خو کرده‌ام که شبیه آن زمان که به قرص خورشید خیره می‌شوی و تا مدت‌ها هاله سرخی گرداگرد همه چیز می‌بینی - زمانی که از تو جدا می‌شوم، دیدگان نور دیده‌ام، هاله زرین تو را دور همه چیز می‌تند (همان: ۱۵۵).

در آخرین نامه سیرانو که به عنوان نامه وداع کریستیان برای رکسان نوشته شده، این احساسات به اوج خود می‌رسد.

اگر برای عشق مجازی بر اساس کلام عزیزالدین نسفی سه مرتبه قائل شویم، به طوری که در مرحله اول «عاشق همه روز در یاد معشوق بود و مجاور کوی معشوق باشد و خانه معشوق را قبله خود سازد... باشد که جمال معشوق را از دور ببیند» (نسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۱)، در مرحله دوم «چنان شود که تحمل دیدار معشوق نتواند کرد. چون معشوق را ببیند لرزه بر اعضای وی افتد و سخن نتواند گفت» (همان) و در مرحله آخر «چنان شود که جمال معشوق دل عاشق را از غیر خود خالی یابد. همگی دل عاشق را فرو گیرد و چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند، آنگاه عاشق، بیش خود را نبیند و همه معشوق را ببیند» (همان: ۱۶۲)، می‌توان نتیجه گرفت که سیرانو و مجنون به غایت عشق مجازی رسیده‌اند و این اوج گرفتن کلام در قسمت‌های مختلف هر دو داستان محصول همین مرحله غایی حب‌عذری است.

ابن سلام و کریستیان: در مثلث عشقی لیلی و مجنون، ضلع سوم، شخصی به نام ابن سلام است. به توصیف نظامی، ابن سلام از قبایل با اصل و نسب عرب (بنی اسد) است که شیفته لیلی می‌شود و با هدایای گرانبها به خواستگاری او می‌رود:

دیدش چو شکفته گلستانی	در ره ز بنی اسد جوانی
در چشم عرب بلند پایه	شخصی هنری به سنگ و سایه
بخت، ابن سلام کرده نامش	گوش همه خلق بر سلامش

هم سیم خدا و هم قوی پشت خلقی سوی او کشیده انگشت
(نظامی، ۱۳۸۵: ۸۹-۹۰)

سرانجام ابن سلام با لیلی ازدواج می‌کند؛ ازدواج بی‌سرانجامی که او تنها با نگرستن به معشوق تمتع می‌جوید و فراتر از آن نمی‌رود. عاقبت ابن سلام در اثر ابتلا به بیماری می‌میرد، بی‌آنکه از شراب وصال لیلی سیراب شود.

کریستیان هم مانند ابن سلام از خانواده‌ای متمول برخاسته است و ظاهری پیراسته دارد و از افراد گارد سلطنتی به شمار می‌رود. رکسان در وصف زیبایی کریستیا نمی‌گوید: «طره روشن موهایش به قهرمانان اورفه می‌ماند...» (روستان، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

«تا بوده سیمای خوش و مژگان سیاه، گواه واژگان نغز و هوش‌ریا بوده‌اند» (همان: ۱۰۴). البته کریستیان عیب بزرگی دارد که در مقابل صورت زیبایش باز هم برای رکسان مهم است و آن نداشتن زبان شاعرانه در ابراز عشق است. در گفت‌وگویی میان رکسان و کریستیان این نکته به خوبی مشهود است، تا جایی که عاشق، ستایشی جز «دوستت دارم» به کار نمی‌برد و همین مسأله رکسان را که شیفته سخنوری است، دلگیر می‌کند. زمانی که رکسان به جنازه همسرش می‌رسد، گونه‌اش از سردی گونه‌های پیکر بی‌جان، سرد می‌شود و بی‌تاب، آخرین نامه او را از جیبش برمی‌دارد تا آن را به عنوان یادگار نزد خود نگه دارد. کریستیان نیز مانند ابن سلام بدون آنکه از همسر یک شبه خود کام بگیرد، عازم جنگ می‌شود و می‌میرد.

لیلی و رکسان: در این دو روایت هم، طبق سنت‌ها و عادت‌هایی که از قدیم الایام برای وصف معشوق استفاده می‌کردند، لیلی و رکسان در زیبایی بی‌همتایند و از این حیث نمی‌توان برای آن‌ها تمایزی قائل شد. هرگاه نظامی شیفتگی مجنون را نسبت به لیلی به اوج می‌رساند، در تار و پود کلام هم جانی تازه می‌دمد:

سر آیت دفتر نکویی	شاهنشاه ملک خوبرویی
فهرست جمال هفت پرگار	از هفت خلیفه جامگی خوار
لیلی که به خوبی آیتی بود	و انگشت کش ولایتی بود
سیراب گلش پیاله در دست	از غنچه نوبری برون جست

(نظامی، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۲)

از سوی دیگر روستان هم در وصف زیبایی رکسان اشارات زیادی دارد. سیرانو با زبانی آکنده از واژه‌های عاشقانه، مقام معشوق را تا حد خدایان اساطیری بالا می‌برد: «افسونگر مرگباری که خودش خبر ندارد! افسونش چون عطر مدهوشگر گل سرخی است که خانه کرده است. لبش را صد خنده است. نمکین‌تر از یکدیگر، صد ۳۲ به گلبرگ‌هایش کوبید زبان است. هریک شکرریزتر از دیگری است. او ملاحظت و زیبایی را به هر چیز کوچکی عطا می‌کند. آن زمان که او در کجاوهایش پا می‌گذارد ونوس صدف نشین می‌شود و آنگاه که بر سنگ‌فرش‌های پاریس پا می‌گذارد، دیانا است که به باغ بهاری سبک قدم می‌ساید» (روستان، ۱۳۸۵: ۷۷-۷۸).

لیلی و رکسان در جوامع کاملاً متفاوتی زندگی می‌کنند. جامعه لیلی یک جامعه پدرسالار است و پدر هر آنچه تصمیم بگیرد، دختر باید سر طوع و رغبت بر آن بگذارد؛ جامعه‌ای که «هرگونه عدول از سنت‌ها را رد می‌کند و طی قرن‌ها به آداب و رسوم کهنه اجدادی وفادار می‌ماند» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۳۱). لیلی پرورده جامعه بدوی عرب است که «دل‌بستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوط حتمی است در درکات وحشت‌انگیز فحشا» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱). در این شرایط، لیلی ناگزیر تن به ازدواج با ابن سلام می‌دهد، او بدون آنکه عشق دوران کودکی‌اش برای خانواده و به خصوص پدرش ارزشی داشته باشد؛ چنانکه پدر لیلی در خواستگاری مجنون، دست رد به سینه خانواده‌اش می‌زند.

اما شرایط زندگی رکسان، آنگونه که روستان توصیف می‌کند، زندگی مستقل و کاملاً مدرن و اروپایی است. رکسان به راحتی با پسرعموی خود سیرانو در ارتباط است و با او گفت‌وگو می‌کند و حتی از ابراز عشق به کریستیان نزد او ابایی ندارد. اگرچه نویسنده به هیچ عنوان از روابط غیر اخلاقی در نمایشنامه سخن به میان نیاورده، لکن خواننده در متن به آزادی نسبی رکسان پی می‌برد. حتی پس از مرگ همسر، در پرده‌های پایانی می‌بینیم که رکسان در دیری همراه با راهبان زندگی می‌کند و حتی به فعالیت‌های هنری می‌پردازد. این آزادی، محصول نگاه واقع‌گرایانه روستان به جامعه اروپا در قرن نوزدهم است. تفاوت مهم دیگر در شخصیت‌پردازی این معاشیق آن است که در پایان

منظومه، لیلی نقاب در خاک می‌کشد، اما رکسان زنده می‌ماند و نویسنده، نمایشنامه را با مرگ سیرانو پایان می‌دهد.

۳. عشق عذری؛ درونمایه اصلی هر دو اثر

عشق عذری از جنس عشق‌های آسمانی و لاهوتی نیست، دایره‌وار به دور خود می‌چرخد و زمینی و خاکی است، با این وجود از شائبه غرض‌ورزی و شهوت مبرا است؛ اما اگر در همین مرتبه خاکی بماند، که در روایت‌های قدیمی یا بدوی داستان اغلب می‌ماند، نمودار کمال‌جویی مطلق در عشق زمینی است که به تمنای محال می‌ماند و عادتاً حاصلی جز استیلائی ظلمت و تن دادن به جذب مرگ ندارد (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

«پس عشق عذری یعنی عشق عقیف و مکتوم تا دم مرگ... یعنی جان‌نثاری عاشق و عشق پاک و بی‌آلایش او که در آن هیچ نشانی از هوسناکی و طمع نیست» (ستودیان و ناصح، ۱۳۸۳: ۱۰۳). «مشخصه‌های اصلی این نوع عشق را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد: «الف. عشق ورزیدن عاشق به معشوق؛ ب. عفت پیشه کردن عاشق؛ ج. کتمان راز عشق توسط عاشق؛ د. مردن به خاطر عشق» (همان: ۱۰۵).

بر خلاف آنچه در تعریف عشق عذری مطرح شده، عشق مجنون او را رسوای عالم کرده است؛ همه چیز و همه کس از دلدادگی او مطلع‌اند و می‌کوشند او را از جنون این عشق رها کنند. در این مسیر، پدر، مادر و دوستان مجنون بارها به او اندرز می‌دهند، اما دریغ که عشق، فروپوشنده عقل است و مصلحت‌اندیشی‌های آن با عشق منافات دارد. مجنون از چشمان آهو، تصویر چشمان معشوق را به یاد می‌آورد و از گوزن در بند خیال، جفت خویش را از مخیله می‌گذراند و با یادآوری خاطرات تلخ فراق به نجوا با کلاغ می‌پردازد. لیلی و مجنون با پاکدامنی «تسلیم هوس و خواهش نفس نمی‌شوند و هر بار که ممکن است تمنای تن، ایشان را از راه سلامت به در برد به هم پشت می‌کنند، با عشق خود می‌سوزند و می‌سازند» (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۲۳)؛ عشقی چنان استوار که با طمع پیوندی ندارد و به خیال سلامت معشوق قناعت می‌کند.

اما سیرانو با اینکه از دوران کودکی در تب و تاب عشق رکسان می‌سوزد، به خود اجازه ابراز علاقه نمی‌دهد و تا پیش از مرگش تنها یکی از دوستانش به نام لوبره از این

مسأله مطلع است، ولی بر خلاف یاران مجنون مثل نوفل، اقدامی برای وصال عاشق و معشوق انجام نمی‌دهد. مجنون در آتش عشق لیلی بیقراری‌ها می‌کند اما سیرانو در کتمان عشق بردبار است و تنها تجلی این سوختگی درونی را در نامه‌هایی که توسط کریستیان به رکسان نوشته می‌شد، می‌توان دید. عریانی عشق پاک سیرانو به رکسان تنها در لحظات پایانی عمرش نمود پیدا می‌کند. او با اینکه پس از مرگ کریستیان می‌توانست به رکسان ابراز عشق کند، با وفاداری به دوستش راز خود را در قلبش محفوظ می‌دارد. حتی در مناسبات و گفت‌وگوهایی که میان سیرانو و رکسان درمی‌گیرد هرگز نشانی از علاقه او به جسم معشوق دیده نمی‌شود و تنها نظر در زیبایی خیره‌کننده رکسان، روح او را نوازش می‌دهد.

از مقایسه عشق مجنون و سیرانو می‌توان نتیجه گرفت که «حب عذری» محدود به قوم و مرز جغرافیایی خاصی نیست. این نوع عشق از ازدواج روی‌گردان است و با وصال و کنار میانه‌ای ندارد و عشاق در این راه جان می‌بازند. گویی برای این عشق چاره‌ای جز مرگ نمی‌بینند. به هر روی شباهت جنس این عشق در میان شخصیت‌های دو اثر که هر یک نمود خاصی از «حب عذری» را به نمایش می‌گذارد، قابل تأمل است.

۴. لقب دادن به مجنون و سیرانو

مجنون از ابتدای روایت منظومه به این نام خوانده نمی‌شود، بلکه جوشش عشق سبب می‌شود که یارانش که به درد عشق مبتلا نشده‌اند، وی را با چنین لقبی خطاب کنند.

تا قبل از اینکه عشق شدت پیدا کند نظامی، مجنون را با عنوان «قیس» می‌خواند؛ عمر فروخ نیز بر همین باور است و اعتقاد دارد که مجنون دیوانه نبوده، بلکه هیام (جنون حاصل از عشق) او را به این مرتبه کشانده است. تا جایی که با لقب «مجنون» شهره آفاق شده است.

مجنون لقبش نهاده بودند

وآنان که نیوفتاده بودند

می داد بر این سخن گوایی

او نیز به وجه بی نوایی

(نظامی، ۱۳۸۵: ۵۶)

سیرانو که خود به عیب ظاهری‌اش، یعنی دماغ بزرگ آگاه است، برای ابراز عشق به رکسان اقدام نمی‌کند. بینی بزرگ سیرانو اصلی‌ترین عامل بازدارنده در اظهار عشق است. از سوی دیگر شهسوار عاشق این نمایشنامه توسط دوستانش همه جا با عنوان «پادشاه دلک‌ها» تمسخر می‌شود و در چند بخش نیز بینی با عناوینی چون «خرطوم فیل»، «کدو حلوایی»، «صخره»، «صدف» و... وصف شده است.

بینی سیرانو و جنون مجنون به عنوان عواملی بازدارنده که در ابراز احساسات و عشق این دو تن نقش دارد، عشاق پاک را تحت شعاع قرار می‌دهد؛ تا جایی که نام‌های حقیقی آن‌ها به فراموشی سپرده می‌شود و در طول روایت با همان القاب عارضی مورد خطاب قرار می‌گیرند.

۵. نقطه اوج یکسان

نقطه اوج یکی از عناصر اصلی داستان است که عامل اصلی جاذبه و کشش برای مخاطب است. «نقطه اوج نتیجه منطقی حوادث پیشین است که همچون آبی در زیر زمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۷). در این سطح ممکن است هر اثر چند نقطه اوج داشته باشد.

در دو اثر مورد بررسی، این فرازها کاملاً با یکدیگر انطباق دارد. اولین نقطه اوج منظومه *نظامی* با ازدواج لیلی و ابن سلام و در اثر روستان با ازدواج رکسان و کریستیان شکل می‌گیرد. نقطه اوج دوم، مرگ ابن سلام و کریستیان است. خواننده انتظار دارد سرانجام عشق لیلی و رکسان به وصال منتهی شود، اما داستان ادامه پیدا می‌کند و با مرگ عشاق منظومه *نظامی* و سیرانو در نمایشنامه، گره‌ها گشوده می‌شود و داستان به انتها می‌رسد.

۶. ساختار ادبی همسان

نظامی دُرر سخن خویش را در ظرف شعر غنایی به خواننده عرضه کرده است. شعر غنایی به عنوان یکی از بهترین انواع شعری در ادبیات فارسی، به شاعر مجال می‌دهد با

جولان احساسات و عواطف، خواننده را مسحور هنرنمایی خویش کند. از این جهت شعر غنایی کیفیتی استثنایی دارد و همواره به ژرفای روح بشر نفوذ می‌کند. در تقسیم‌بندی‌های ادبیات غرب «شعر غنایی را زیباترین و شکوهمندترین دستاورد و گل سرسبد جنبش رمانتیک دانسته‌اند» (فورست، ۱۳۸۷: ۷۹). یکی از نتایج مهم جنبش رمانتیک در غرب ایجاد «نوعی کشمکش بنیادین میان امر واقع و امر متعالی فراتر از مکان و زمان» است (همان: ۸۱) که در بسیاری از آثار ادیبان مکتب منعکس شده است. با توجه به این توضیحات می‌توان منظومه لیلی و مجنون را ذیل آثار رمانتیک جای داد. اما در یک تقسیم‌بندی دقیق‌تر و با نگاهی مسامحت‌آمیز می‌توان نمایشنامه روستان و منظومه لیلی و مجنون را در ژانر ادبی، «درام رمانتیک» ۴۰ قرار داد. طبق تعریف ویکتور هوگو: «درام به تنهایی یک نوع اغلب تراژیک در تئاتر و یک شعر کامل و تمام عیار است» (Hugo, 1949:33). هنگامی که با مایه‌های رمانتیک درمی‌آمیزد راه را برای ابراز احساسات و ناگفته‌های روح شاعر یا نویسنده می‌گشاید. «آمیخته‌شدن دو قالب ادبی درام و رمانتیک به نویسنده اجازه می‌دهد تا قهرمانانش را به صورت شاعرانه‌تری به تصویر بکشد و زیبایی بیشتری در اثر ایجاد کند» (Ubersfeld, 1993: 44-45).

در منظومه لیلی و مجنون جنبه‌های رمانتیک به خوبی مشهود است، اما در پاره‌ای از ابیات هم می‌توان ردپای هنر نمایش و درام را دریافت کرد. گویی *نظامی* با وقوف به اثرگذاری تصویر در ذهن، راه را برای درک بهتر حب‌عذری هموار کرده است؛ مثلاً در وصف «نیایش مجنون» با خداوند، شاعر با درآمیختن انواع تکنیک‌های ادبی، تصویری مناسب از راز و نیاز عاشق خسته‌دل در شب خلق می‌کند که جنبه‌ی دراماتیک دارد:

رخشنده شبی چو روز روشن	رو تازه فلک چو سبز گلشن
از مرسله‌های زر حمایل	زرین شده چرخ را شمایل
سیاره به دستبند خوبی	بر نطع افق به پایکوبی
بر دیو شهاب حربه رانده	لا حول و لا ز دور خواننده
از نافه شب هوا معنبر	وز گوهر مه زمین منور
ز آن گوهر و نافه چرخ شش طاق	پر زیور و عطر کرده آفاق

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۵۱)

در پایان این بخش ذکر وجه شباهت دیگری میان این دو اثر لازم به نظر می‌رسد؛ هرچند ارتباطی به روابط بینامتنی ندارد.

آنچه مستندات و منابع نشان می‌دهد حاکی از واقعیت داشتن دو داستان است. در مورد وجود شخصیت مجنون اختلاف نظر وجود دارد. زرین‌کوب در کتاب پیر گنجه در و جست‌وجوی ناکجاآباد معتقد است که لیلی و مجنون درحقیقت نماینده حب عذری در میان زن و مرد هستند و ظاهراً در عالم خارج واقعیت نداشتند.

قصه‌پردازان به خاطر آنکه قصه‌شان از عنصر حقیقت‌نمایی خالی نماند به رسم دیرینه عرب، نسب‌نامه‌هایی که مجرد وجود آن‌ها نشانه مشکوک بودن آن‌ها است، برای نقل جعل کرده‌اند تا هرگونه تردید در واقعی بودن آن را رفع نمایند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

در تاریخ ادبیات عرب نیز مورخان پیرامون حقیقت وجودی لیلی و مجنون اتفاق نظر ندارند؛ مثلاً «ریاشی گوید از اصمعی شنیدم: دو نفرند که فقط نامشان باقی است (و حقیقت تاریخی ندارند) مجنون بنی‌عامر و قصه‌های ایشان را افسانه‌باغان ساخته‌اند» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

در عین حال اخبار زیادی مبنی بر وجود مجنون در دست است که اغلب راویان آن در میان اعراب به صداقت منتسب هستند. برخی از نسب‌شناسان اصل نام مجنون را «قیس بن الملوح بن مزاحم بن عدس بن ربیع بن جعد بن کعب ربیع بن عامر بن صعصعه» ذکر کرده‌اند و معتقدند که این شخصیت واقعیت خارجی داشته است و سال مرگ او را حدود ۷۰ هجری ذکر کرده‌اند (بروکلمان، بی‌تا: ۱۹۴). ابو عمر شیبانی نقل می‌کند که مردی از اهل یمن برای من نقل می‌کرد که مجنون را دیده است و با او سخن گفته است و نامش را پرسیده است (قیس بن ملوح، ۱۹۹۲: ۲۲۳). نقل قول دیگری از هشام بن محمد کلبی در دست است که می‌گوید «مجنون همان قیس بن ملوح است که پدرش قبل از دیوانه شدنش مرده است و وی بر سر قبر پدر شتری قربانی کرده و ابیاتی سروده است» (همان: ۲۲۳-۲۲۴).

ساوینین دوسیرانو دو برژراک، نویسنده قرن ۱۷ میلادی فرانسه است. او در ارتش به عنوان تفنگدار خدمت می‌کرد. «لقب پادشاه شجاعت را به خاطر رشادت‌هایش در میدان

جنگ به خود اختصاص داد و همین دلآوری‌ها او را به عنوان یک شخصیت افسانه‌ای مطرح کرد» (Décate & Armand, 1988: 93)؛ به طوری که ادمون روستان در اواخر قرن ۱۹ میلادی این شخصیت را به عنوان قهرمان شاهکارش برگزید. وجوه شباهت این دو شخصیت بیش از تفاوت‌های آن‌ها است. ساوینین دو برژراک به غیر از رشادت و دلآوری، در نویسندگی هم‌دستی داشته است که کاملاً با شخصیت نمایشنامه روستان و نامه‌های دل‌آویز عاشقانه‌اش همخوانی دارد؛ از سوی دیگر شجاعت، بینی بزرگ و ناکامی در عشق را نیز باید به موارد مذکور افزود.

همچنین ساوینین در اثر یک سوء قصد و جراحت از دنیا می‌رود. طبق اشاره مختصر روستان مرگ سیرانوی نمایشنامه هم در اثر یک زخم عمیق کهنه رخ می‌دهد؛ بنابراین می‌توان ریشه‌های اصلی این نمایشنامه را در حقیقت وجودی ساوینین جست‌وجو کرد.

نتیجه بحث

از بررسی رابطه بیش‌متنی ژنتی منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو دو برژراک بر اساس بینامتنیت احتمالی، همسانی‌های داستانی زیر به دست آمد:

الف. تناظر شخصیت‌ها، به طوری که لیلی در مقابل رکسان، مجنون در مقابل سیرانو و ابن سلام در مقابل کریستیان قرار می‌گیرد؛

ب. شکل گرفتن ریشه‌های عشق از دوران کودکی در هر دو اثر؛

ج. درونمایه همسان با محوریت حب عذری؛

د. لقب دادن به عشاق داستان، قیس بن ملوح (مجنون) و سیرانو (پادشاه دل‌ک‌ها)؛

هـ. دو نقطه اوج همسان که با ازدواج لیلی و رکسان و مرگ ابن‌سلام و کریستیان

شکل می‌گیرد؛

و. ساختار ادبی مشابه؛ درام رمانتیک.

کتابنامه

- احمدی، بابک. ۱۳۷۰ش، **ساختار و تأویل متن (نشانه‌شناسی و ساختارگرایی)**، تهران: مرکز اصفهانی، ابوالفرج. ۱۳۶۸ش، **الأغانی**، ترجمه، تلخیص و شرح از محمدحسین مشایخ فریدنی، ج ۱، تهران: علمی فرهنگی.
- آلن، گراهام. ۱۳۸۰ش، **بینامتنیت**، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز. بروکلمان، کارل. بی تا، **تاریخ الأدب العربی**، ترجمه به عربی از دکتر عبدالحلیم نجار، الجزء الأول، مصر: دار المعارف.
- روستان، ادمون. ۱۳۸۵ش، **سیرانو دو برژراک (نمایشنامه‌ای در پنج پرده)**، ترجمه فرزاد پروا، تهران: قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۲ش، **پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد**، تهران: سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۴ش، **با کاروان حله (مجموعه نقد ادبی)**، چ ۴، تهران: علمی.
- ستاری، جلال. ۱۳۸۵ش، **حالات عشق مجنون**، چ ۲، تهران: توس.
- ستودیان، مهدی و مهدی ناصح. ۱۳۸۳ش، «عشق عذری و شعر عذری با نگاهی به لیلی و مجنون نظامی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۱۴۴، صص ۹۹-۱۱۶.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. ۱۳۶۸ش، **سیمای دو زن**، چ ۳، تهران: نشر نو.
- دو سوسور، فردینان. ۱۳۸۹ش، **دوره زبان‌شناسی عمومی**، ترجمه کوروش صفوی، چ ۳، تهران: هرمس.
- سیدحسینی، رضا (سرپرستی). ۱۳۸۱ش، **فرهنگ آثار (معرفی آثار مکتوب ملل جهان از آغاز تا امروز)**، چ ۴، تهران: سروش.
- عشق‌پور، مجتبی. ۱۳۶۱ش، **تحقیق در مثنوی لیلی و مجنون نظامی**، تهران: دهخدا.
- غلامحسین‌زاده، غریب و نگار غلامپور. ۱۳۸۷ش، **میخاییل باختین؛ زندگی، اندیشه و مفاهیم بنیادین**، تهران: روزگار.
- فروخ، عمر. ۱۹۹۲م، **تاریخ الأدب العربی، الجزء الاول، الطبعة السادسة**، بیروت: دار الملايين.
- فروست، لیلیان. ۱۳۸۷ش، **رمانتیسیم**، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مرکز.
- قیس بن ملوح. ۱۹۹۲م، **دیوان مجنون لیلی**، شرح یوسف وفات، بیروت: دار الکتب العربی.
- مکاریک، ایرنا ریما. ۱۳۸۸ش، **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چ ۳، تهران: آگه.
- میرصادقی، جمال. ۱۳۸۰ش، **عناصر داستان**، چ ۴، تهران: سخن.
- نامورمطلق، بهمن. ۱۳۸۶ش، «ترامتنیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۶، صص ۸۳-۹۸.

میرصادقی، جمال. ۱۳۹۰ش، **درآمدی بر بینامتنیت**، تهران: سخن.
نسفی، عزیزالدین. ۱۳۸۸ش، **الإنسان الكامل**، تصحیح ماریژان موله، ج ۸، تهران: طهوری.
نظامی، الیاسبن یوسف. ۱۳۸۵ش، لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: زوار.
نفیسی، سعید. ۱۳۱۴ش، «نظامی در اروپا»، مجله مهر، س ۳، ش ۴، صص ۳۲۵-۳۲۹.
سعید کریمی قره‌بابا، ناهید جوان بی‌پروا و حسن حیدرزاده سردرود. پاییز ۱۳۹۷ش، «تطبیق نوع رفتار با بردگان در خمسه نظامی و رمان «کلبه عمو تم»»، مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره ۱۲، شماره ۴۷، صص ۱۳۱-۱۵۲.

Bibliography

- Barthes, Roland. (1981). *Theory of text*. London: Rotledge.
- Décate, Georges & Anne Armand. (1988). *Itinéraire littéraire (XVIIème Siècle)*. Paris: Hatier.
- Eterstein, Claude. (1998). *La littérature française*. Paris: Hatier.
- Genette, Gérard. (1982). *Figures of literary discourse*. Alan Sheridan (trans.). New York: Columbia university Press.
- Genette, Gérard.. (1982a). *Palimpsestes: La littérature au second degré*. Paris: Seuil.
- Genette, Gérard.. (1987) *Seuils*. Paris: Seuil.
- Hugo, Victor. (1949). *Préface de Cromwell*. Paris: Larousse.
- Poulin, Jacques. (1988). *Volkswagen Blues*. Montréal: Leméac.
- Ubersfeld, Anne. (1993). *Le drame romantique*. Paris: Belin.
- Wagner, Frank. (2002). "Les hypertextes en questions (note sur les implications théoriques de l'hypertextualité)". *Études littéraires*. No.34, Pp. 297-314. Archive of SID
- Ahmadi, Babak. (1370). *Structure and Interpretation of the Text (Semiotics and Structuralism)*. Tehran: center
- Isfahani, Abolfazl (1368). *Alaghani Translation, Telexis and Descriptions of Mohammad Hossein Mashayekh Faridani 1*. Tehran: Scientific Cultural.
- Allen, Graham. (1380). *Intertextuality Translation of Yazdanjou's Message*. Tehran: center.
- Brooklyn, Carl. (Up to) *History aladb al-Arab*. Arabic translation from Dr. Abdullahim Najjar. Al Jaza al-Awl Egypt: The Encyclopaedia.
- Rustan, Edmon. (1385). *Siriano Dubergerque (Five Screenplay)*. Translation Farzam Prova. Tehran: Drop.
- Zarrin Kob, Abdolhossein. (1372). *The old man in the search for the Nagjabad*. Tehran: Speech
- Zarrin Kob, Abdolhossein. (1384). *With caravan of Hell (literary criticism compilation)*. Tehran: Scientific.
- Sattari, Glory. (2006) *Mood love scenarios*. What 2 Tehran: Toos.
- Sada'ian, Mahdi and Mahdi Naseh. (1383). "The love of excuse and poetry of excuses with a look at Leyli and the military insane". *Magazine of the Faculty of Literature and Human Sciences of Mashhad*. 144 pp. -99 116.

- Saedi Sirjani, Ali Akbar. (1368). The image of two women. What 3 Tehran: New Publishing.
- Two Saussure, Ferdinand. (1389). General Linguistics. Translated by Kourosh Safavid. Q.3 Tehran: Hermes.
- Seyed Hosseini, Reza (Supervisor). (1381). Culture of Works (Introducing Written Writings of Nations from the Beginning to Today). 4th c. Tehran: Soroush.
- Ashgabat, Mojtaba. (1361). Research in Masnavi Leili and Majnoon Military. Tehran Dekhoda
- Gholam Hosseinzadeh, Gharib and Negar Gholampour. (2008) Mikhail Bakhtin; Life, Thoughts and Fundamental Concepts. Tehran: time
- Fallah, Omar. (1992) The history of Al-Adib al-Arab (Juz al-Awl). Al-Taba Al-Saddah Beirut: Dar al-Malayn.
- Frost, Lillian. (1387). Romanticism. Translated by Masoud Jafari. Tehran: center.
- Sayed Bin Mood. (1992). Madonna Majestic Leili. Description of Joseph Death. Beirut: Arabic Arabic.
- McCarik, Irina Rima. (1388). Encyclopedia of Contemporary Literary Theories. Translation by Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi, Ch. 3 Tehran: Ad.
- Mirsadji, Jamal. (1380) elements of the story. What 4 Tehran: Speech.
- Immortal, free. (1386). "The Study of the Relationship of a Text with Other Texts". Human Sciences Research. , 6 p. Pp. 83-98.
- Immortal, free. (1390). Income on intertextuality. Tehran: Speech
- Nasafi, Aziz al-Din. (1388) Alanzan al-Kamel. Correct Marijan Moul. 8 ch Tehran: Taheri.
- Military, Olybusan Youssef. (2006) (Leili and Majnoon, Correction of Hassan Vahid Dastgerdi. Tehran: Zavar.
- Nafisi, Said. (1314). "A military in Europe". Magazine No. 3, S, 4 pp. 325 - 329.
- Barthes, Roland. (1981). Theory of text. London: Rotledge.
- Décate, Georges & Anne Armand. (1988). Itinéraire littéraire(XVIIème Siècle). Paris: Hatier.
- Eterstein, Claude. (1998). La littérature française. Paris: Hatier.
- Genette, Gérard. (1982). Figures of literary discourse. Alan Sheridan (trans.). New York: Columbia university Press.
- Genette, Gérard. (1982a).Palimpsestes: La littérature au second degré.Paris: Seuil.
- Genette, Gérard. (1987)Seuils. Paris: Seuil.
- Hugo, Victor. (1949). Préface de Cromwell. Paris: Larousse.
- Poulin, Jacques. (1988). Volkswagen Blues. Montréal: Leméac.
- Ubersfeld, Anne. (1993). Le drame romantique. Paris: Belin.
- Wagner, Frank. (2002). "Les hypertextes en questions (note sur les implications théoriques de l'hypertextualité)". Études littéraires. No.34, Pp. 297-314. Archive of SID

تطبیق منظومه «لیلی و مجنون» و نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» از منظر بیش‌متنیت زرار ژنت / ۷۷
